

با شاعران عرب



عبد القادر مکار یا

شاعر الجزایری

از آن دم که دوست داشتیم جهان، از آنچه بود، زیباتر شد گل هاروی شانه‌هایم به خواب می‌روند خورشید بر کف دستمان می‌چرخد و شب، جویبار هایی از نواهاست



سعاد الصباح

شاعر کویتی

اگر نتوانم با تو قهوه بنوشم قهوه خانه‌ها به چه کارم می‌آیند؟ اگر نتوانم بی هدف با تو پرسه بزنم خیابان‌ها به چه کارم می‌آیند؟ اگر نتوانم بی هراس نامت را در گلو بگردانم کلمات به چه کار می‌آیند؟ و اگر نتوانم فریاد بزنم «دوستت دارم» دهانم به چه کار می‌آید؟



غاده السمان

شاعر سوری

از روزی که شناختمت، ماهیان در هوا پرواز می‌کنند گنجشک‌ها در آب شنا خروس نیمه‌شب می‌خواند لاکپشت‌ها مانند خرگوش می‌چهند گرگ‌های شاد با شئل قرمزی در جنگل می‌رقصند و مرگ خودکشی می‌کند اما نمی‌میرد از روزی که شناختمت، همزمان که می‌خندم اشک می‌ریزم نیمی از عشق تو روشنایی و نیم دیگرش تاریکی است یک بام دو هواست شاید برای همین است که همچنان دوستت دارم



نزار قبابی

شاعر سوری

نامه‌هایت در صندوق پستی من کم‌وتران خانگی اند بی تاب فختن در دست‌هایم یاس‌هایی سفیدند به خاطر سفیدی یاس‌ها از تو ممنونم می‌پرسی یا نبودنت چه کرده‌ام؟ نبودنت؟!

تو در من بودی با چمدانت در پیاده‌روهای دهنم راه رفته‌ای وزبای تو پیش من است و بلیت سفر ت ممنوع الخروجی از مرزهای قلبم ممنوع الخروجی از سرزمین احساسم نامه‌هایت کوهی از یاقوت است در صندوق پستی ام میدان‌ها و قهوه‌خانه‌های بیروت بندرها، هتل‌ها و کشتی‌هایش همه و همه در چشم‌های تو جادارند چشم که ببندی بیروت گم می‌شود



محمود درویش

شاعر فلسطینی

گفت خانه‌ها در غیاب ساکنان شان خواهند مرد و سپس به قلبش اشاره کرد

غلط‌نویسیم

میعاد/ میعادگاه

میعاد به معنای «وعدۀ گاه» است، ولی گاهی نیز پسوند گاه که دلالت بر مکان می‌کند، به آن ملحق می‌شود و اشکالی ندارد.

میلیون

از کلمه فرانسوی Million گرفته شده و تلفظ و املا ی صحیح آن میلیون است. گاهی آن را به صورت ملیون می‌نویسند و تلفظ می‌کنند که غلط است.

نژاتک

این واژه در عربی نیامده است و فارسی‌زبانان آن را از روی واژه نازک فارسی به سیاق مصدر عربی ساخته‌اند. چون در متون چند قرن اخیر به کار رفته و امروزه در گفتار و نوشتار رایج است، کاربرد آن اشکالی ندارد.

بر گرفته از کتاب «غلط‌نویسیم» ابوالحسن نجفی

برد و باخت در ترازوی شاهنامه

بازخوانی روایت‌های فردوسی از تدبیرهای هوشمندانه رستم پس از شکست پیروزی تیم چوگان بازی سیاوش در برابر تیم قدرتمند تورانی، هم‌وردی بهرام گور با پهلوان هندی و...



سالخورده از حریف جوانی مثل اسفندیار در کشتی و نبرد زخم می‌خورد و نزدیک است کارش یک‌سره شود، اما باز هم با تدبیری هوشمندانه جان خودش را نجات می‌دهد و از شکست پلی برای پیروزی بر اسفندیار می‌سازد: «چنین گفت رستم که بیگاه شد / رزم و زب‌د دست کوتاه شد / شب تیره هرگز که جوید نبرد / تو اکنون بدین رامشی باز گرد / من اکنون چنین سوی ایوان شوم / بیاسایم و یک زمان بغنوم / ببندم همه خستگی‌های خویش / بخوانم کسی را که دارم به پیش / زواره فرامرز و دستان سام / کسی‌را ز خویشان که دارند نام / بسازم کنون هر چه فرمان توست / همه راستی‌ز بر پیمان توست / بدو گفت رویین تن اسفندیار / که‌ای بر منش پیر ناسازگار / تو مردی بزرگی و زور آزمای / بسی چاره دانی و نیرنگ و رای / بدیدم همه فروزیب تر / نخواهم که بینم نشیب تر /ا به جان امشبی دادمت زینهار / به ایوان رسی کام کژی مختار / سخن هر چه پذیرفتی آن را بکن / از این پس میمای با من سخن». روز بعد رستم با راهنمایی سیمرغ، تیرگز آغشته به زهر را به سوی چشم آسیب‌پذیر اسفندیار نشانه می‌رود و به این ترتیب در نبرد با او پیروز می‌شود.

تورانی تشکیل می‌دهد و در مقابل، سیاوش هم هفت نفر از ایرانیان شایسته‌تر را برای این رقابت برمی‌گزیند: «سیاوش از ایرانیان هفت مرد / گزین کرد شایسته کار کرد / خروش تبیره ز میدان بغاست / همی خاک با آسمان گشت راست / سیاوش بر انگیخت اسب نبرد / چو گوی اندر آمد به پیشش به گرد / بزد همچنان چون به میدان رسید / بر آن سان که از چشم شد ناپدید»، در نهایت ایرانی‌ها در این رقابت ورزشی پیروز میدان می‌شوند. نمونه دیگر این هم‌وردی‌های ورزشی را در داستان بهرام گور می‌خوانیم؛ جایی که او در قامت یک ناشناس به هند سفر و با پهلوان نامدار هندی رقابت می‌کند و او را بر زمین می‌کوبد و پیروز می‌شود.

■ **تدبیرهای رستم پیر در برابر شکست از جوانان** یکی از رقابت‌های تن به تن که البته نام‌رقابت ورزشی رانمی‌توان بر آن نهاد، کشتی گرفتن رستم و سهراب است. رستم در آستانه شکست از سهراب و کشته شدن به دست او، با تدبیری خودش را از چنگ سهراب نجات می‌دهد و رقابت را به روز بعد موکول می‌کند: «به کشتی گرفتن برویختند / زن خون و خوی را فرو ریختند / بزد دست سهراب

در تحلیل دکتر اسلامی ندوشن درباره شباهت‌های تولستوی و مولانا مطرح شد:

تولستوی، مولوی دوران جدید!

محمدعلی اسلامی در مقاله‌ای به مقایسه مولانا و تولستوی می‌پردازد و آن را به لحاظ شخصیت این گونه معرفی می‌کند: هر دو طبعی خروشان و

ناآرام دارند و این خصیصه، چه در آثار و چه در نحوه زندگی آن‌ها نمودار می‌شود. مولوی را می‌توان ناآرام‌ترین شاعر و متفکر ایرانی خواند.

به گزارش ایسنا، لئو تولستوی رمان نویس مشهور، نویسنده فعال سیاسی – اجتماعی و عارف و فیلسوف اهل روسیه است که به جز «جنگ و صلح»، رمان‌های «آنا کارنینا» و «رستخیز» را نوشته و نیز داستان‌های کوتاه و بلند دیگری مثل «مرگ ایوان ایلیچ» و «داستان‌های سواستوپل» و «قزاق‌ها» از دیگر آثار اوست. محمدعلی اسلامی در مقاله‌ای با عنوان «تولستوی، مولوی دوران جدید» که در مجله یغما (سال بیست و هفتم، سال ۱۳۵۳) منتشر شده، آورده است: «در کنار هم نهادن نام تولستوی و جلال‌الدین مولوی، خالی از غرابت نیست و شاید کسانی از عنوانی که من برای این گفتار انتخاب کرده‌ام متعجب شده‌اند. از لحاظ زمانی، بیش از شش قرن این دوازدهم فاصله دارند و از لحاظ فکری یکی وابسته به شاخه «اسلاوی فرهنگ اروپایی» است که یونانیت و مسیحیت بارور شده است و دیگری وابسته به فرهنگ ایرانی و اسلامی؛ بنابراین در نظر اول انسان از خود می‌پرسد: بین این دو بزرگ، جز بزرگی، وجهه تشابهی می‌تواند بود؟»

از لحاظ اندیشه، تولستوی و مولوی هر دو متعلق به خانواده بزرگ فکر جهانی‌اند، هر دو طالب «حقیقت جهانیگر» که خیر و کمال بشریت را موجب می‌شود. از لحاظ شخصیت هر دو طبعی خروشان و ناآرام دارند و این خصیصه، چه در آثار و چه در نحوه زندگی آن‌ها نمودار می‌شود. مولوی را می‌توان ناآرام‌ترین شاعر و متفکر ایرانی خواند، همین گونه است

تولستوی در روسیه و به هر حال هر دو جزو کسانی هستند که توماس مان، آن‌ها را «فرزندان برگزیده خدایان» می‌خواند و خود مولوی آن‌ها را «اشیران خدا» نامیده است.

■ **شباهت‌های مولوی و تولستوی**

خانواده: تولستوی و مولوی هر دو از خانواده‌ای معتبر و کهن سال بودند. تولستوی در کتاب جنگ و صلح سیمای بعضی از قهرمان‌های خود را از روی چند نفر از افراد خانواده و خویشان خود ترسیم کرده است و مولوی نیز خانواده‌اش از پیشوایان متفکدین بوده‌اند. تولستوی به اعتبار موقعیت ثروت و خانوادگی توانست زندگی پنهان و فارغ‌البالی را از لحاظ مادی در پیش گیرد و وضع خانواده‌گی مولانا نیز در زندگی و آیندو سر نوشت او و چه بسا هجرت پدرش به آسیای صغیر، مؤثر بوده است و این وضع خانوادگی در هر دو، آن‌ها موجب عکس‌العمل طغیان آمیزشان شده، هر دو کوشیدند از سنت‌های خانوادگی خود بپژند. تولستوی از اشرافیت و ثروت‌مندی خود حالت انفعال و خجلت داشت و قسمتی از بی‌قراری‌های او یعنی گرایش به فقر و قناعت، امساک و سادگی در غذا و لباس، پیاده‌روی‌های ممتد به جای استفاده از کالسکه و ... گناهی بود که در درون خود به علت وابسته بودن به یک خانواده ثروتمند و رفه احساس می‌کرده است. مولانا نیز متانت و مهابت خانوادگی را رها کرد و به شاعری و جذبه و شور و حال روی آورد که مغایر با فر و مقتدا منشی‌پدرانش بود.

هیئت ظاهر: از حیث صورت و پیکر، حداقل به زعم خود، هیچ وضع خشنودکننده‌ای نداشته‌اند، تولستوی با بینی پهن و گوش‌های بزرگ و گونه‌های فرورفته و چشم‌های ریز و لب‌های کلفت، خود را زشت می‌پنداشت و تصور می‌کرد که خوشبختی سرآید کسی که صاحب چنین بینی و چنین لب‌ها و چنین چشم‌هایی است، نخواهد آمد و خود اعتراف می‌کرد که زمانی حاضر بوده است همه چیز خود را بدهد به شرط آن که زیبا بشود. او در اعترافات خود حکایتی را جمع به کودکی‌اش نقل می‌کند که او را برای شست و شو برهنه کرده و توپ طشت نشانیده بودند و او نخستین بار متوجه بدن استخوانی و نحیف خود شده است. این حکایت چه شبیه است به روایتی که از مولانا نقل شده و آن این است که «روزی به حمام درآمده بود و به چشم ترحم به جسم خود نظر می‌کرد که قوی ضعیف گشته است، فرمود که جمیع عمر از کسی شرمسار نگشته‌ام، اما از جسم لاغر خود بغایت خجل شدم». معروف است که مولانا در از چهره و باریک اندام و لاغر بوده است. خود او در ابیات متعدد

ادب و هنر

۷

اخبار

فراخوان هفدهمین جشنواره بین‌المللی شعر فجر



فراخوان هفدهمین دوره جشنواره بین‌المللی شعر فجر با هدف تعالی و ارتقای شعر امروز برای برگزاری در زمستان ۱۴۰۱ منتشر شد. به گزارش خانه کتاب و ادبیات ایران، هفدهمین دوره جشنواره بین‌المللی شعر فجر آثاری را که برای نخستین بار در سال ۱۴۰۰ به زبان فارسی و با مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در داخل کشور منتشر شده باشد، در پنج گروه ادبی شعر کلاسیک، شعر نو (قالب‌های نیمایی و سپید)، شعر محاوره، شعر کودک و نوجوان و درباره شعر (پژوهش‌های حوزه شعر) ارزیابی می‌کند. برگزیدگان هفدهمین دوره جشنواره بین‌المللی شعر فجر، زمستان ۱۴۰۱ در مراسم اختتامیه معرفی می‌شوند و به برگزیدگان، علاوه بر جایزه نقدی، لوح یادبود و نشان جشنواره اهدا می‌شود.

تصویب تعرفه فرهنگی ناشران و کتاب‌فروشان

معاون فرهنگی وزیر ارشاد گفت: آیین‌نامه فعالیت ناشران و کتاب‌فروشان در مکان‌های مسکونی و بهر مندی از تعرفه‌های فرهنگی در سامانه جامع خدمات نشر تصویب شد. به گزارش خبرگزاری صداوسیما، احمدوند گفت: با وجود اختلاف‌نظرها در ساره فعالیت ناشران و کتاب‌فروشان در مکان‌های مسکونی، دولت آیین‌نامه‌ای در این باره تصویب کرد تا همان طور که پزشک‌ها و وکلا از مجتمع‌های مسکونی استفاده می‌کنند، این اجازه در حوزه ناشران و کتاب‌فروشان نیز داده شود. یاسر احمدوند گفت: این تعرفه برای ناشران و کتاب‌فروشان سراسر کشور در نظر گرفته شده است. وی با اشاره به این که فقط ناشران فعال می‌توانند از این خدمات بهره‌مند شوند، افزود: ناشران و کتاب‌فروشانی که تمایل دارند از این امکان استفاده کنند، باید نام‌نویسی کنند تا اقدامات لازم انجام شود.

جادل مشغولی مذهبی او به دل مشغولی اجتماعی مبدل می‌شود. بر آن می‌شود که «جنایت و دروغ» تمدن جدید را افشا کند. انقلاب روحی تولستوی البته از نظر خانواده و خوشاوندانش موضوعی ناخوشایند و نگران‌کننده بوده و این باز چه شبیه است به شیوه‌ای که مولانا داشته است. افلاکی چند جا به کم‌خوری وی اشاره می‌کند. از جمله در این باره داستانی را می‌آورد که در خانه معین‌الدین پروانه اتفاق افتاده است. مولوی از خوردن زیاد، ابامی‌ورز داتا از پلیدی‌های جسم بکاهد. دگر گونی مولانا از زمانی آغاز می‌شود که به دیدار شمس تبریزی می‌رسد. مولوی در آن تاریخ ۳۸ ساله است و در اوج اقتدار فکری و نفوذ و احترام و ولی‌ناگهان کارش چنان می‌شود که دوستدارانش با تأسف می‌گویند: «در یغانا ز بن مردی و عالمی و پادشاه‌اده‌ای که از ناگاه دیوانه شد و از مداومت سماع و ریاضت و تجوع مختل العقل گشت،» مرد حق داشتند که حیرت بکنند، زیرا کسی که تا آن روز با جادو پارسای تمام به تبلیغ دین و درس گفتن و ارشاد خلق مشغول بوده، ناگهان به عاشقی‌الابالی و شوریده‌سر بدل می‌شود که پیوسته به رقص و مستی و دست‌افشانی می‌پردازد. این بطوطه روایت می‌کند که مولانا پس از انقلاب روحی مدتی ناپدید شد و چون باز گشت «جز شعر فارسی نامشهوم سخنی نمی‌گرفت» و شعر گفتن او نیز بر خلاف سنت خانوادگی‌اش بوده. دلدادگی مولانا به شمس بنا به تعبیر پسرش سلطان‌ولد برای آن بود که او با همه کمالاتی که داشت «طلب اکمل» بود. او نیز مانند تولستوی هم درباره دوستان‌ار و هم خانواده خود حالت غفلت و بی‌اعتنایی به خود گرفته بود. هر چه به عنوان نیاز و فتوح به نزد اومی آوردند، در قدم شمس نثار می‌کرد.»

جادو به شخصیتی: تولستوی و مولوی هر دو دارای شخصیت پنهان و نافذ هستند، از جمله کسانی هستند که درباره آن‌ها اندازه‌گیری‌های متعارف نمی‌توان به کار بود؛ مانند کوه‌هایی که نزدیک شدن به آن‌ها سر گیجه می‌آورد. این حالت احاطه‌کننده، جذب‌کننده پنهان‌ور است که کسانی را که در شعاع نفوذ آن‌ها قرار می‌گرفته‌اند مسحور و قوه مقاومت و حساب‌گری را از آن‌ها سلب می‌کرده است.

